جمال شورجه (فیلمساز) | ابوالقاسم طالبی (فیلمساز) | محمد کاسبی (بازیگر) | رسول ملاقلی‌پور (فیلمساز) | شهریار بحرانی (فیلمساز) | داریوش ارجمند (بازیگر) | داود میرباقری (فیلمساز) | مرتضی شعبانی (مستندساز) | پروانه معصومی (بازیگر) | مهدی فقیه (بازیگر) | ابراهیم حاتمی‌کیا (فیلمساز) | فرج‌الله سلحشور (فیلمساز) | هادی محمدیان (پویانما) | مجید مجیدی (فیلمساز) | شهید آوینی (فیلمساز) | نادر طالب‌زاده (کارگردان)

نگاهی به فیلم «گناهکاران»

روایت یک قرن تبعیض نژادی در ژانر تخیلی!

فاطمه قاسم‌آبادی

مسئله نژادپرستی در آمریکا، پیشینه عمیق و تاریخی دارد. در ابتدای تسخیر این قاره، نژادپرستی سفیدپوستان متوجه سرخ‌پوستان بود و با تار و مارکردن آن‌ها شروع شد و در ادامه تمرکز این نژادپرستی، روی سیاه‌پوستان رفت که به عنوان نیروی کار و برای ساختن کشور جدید، استثمار شدند.
با وجود همه این مسائل، در گذشته و در ایالت‌های جنوب آمریکای شمالی، فرم خشن‌تر و وحشیانه‌تری از نژادپرستی وجود داشت و در مزارع سفیدپوستان جنوبی، جنایت‌های زیادی در مورد سیاه‌پوستان اتفاق افتاد. بعدها برای عادی جلوه‌دادن شرایط، بخش فرهنگی آمریکا یا هالیوود، در دوره‌های مختلف با رویکردها و سیاست‌های مناسب هر زمان، سهمی برای سیاه‌پوستان در تولیداتش قرار داد.
گاهی این نقش‌ها در جایگاه دوم شخص داستان یا افرد شرور بود و گاهی هم سیاه‌پوستان (البته از نوع پنبه‌خورده و با نمای فرهنگ سفیدپوستان) قهرمان ماجرا می‌شدند ولی در نهایت، در هیچ‌کدام از ورژن‌های هالیوودی، آزادی و رهایی از بندهای جامعه سفیدپوستان، سهم سیاه‌پوستان نمی‌شد و آرزوی آزادی، هرگز به حقیقت بدل نشد.
فیلم «گناهکاران» ساخته «رایان کوگلر» محصول سال ۲۰۲۵ آمریکا در ژانر ترسناک، تخیلی و خون آشامی است. این فیلم به برشی از دهه ۳۰ آمریکا و نژادپرستی و مشکلات زندگی سیاه‌پوستان می‌پردازد.

سالن موسیقی سیاه‌پوستان

داستان فیلم گناهکاران در سال ۱۹۳۲ اتفاق می‌افتد. دو برادر دوقلوی سیاه‌پوست به نام‌های «اسموک» و «استک»، پس از سال‌ها کار برای باندهای مافیایی در شیکاگو، به ایالت می‌سی‌سی‌پی برمی‌گردند.
آن‌ها با پولی که از گنگسترها دزدیده‌اند، یک کارخانه چوب‌بُری را از زمین‌دار نژادپرستی می‌خرند تا برای جامعه سیاه‌پوست محلی، یک سالن موسیقی راه بیندازند. پسرعموی دوقلوها «سَمی»، که گیتاریست است و آرزو دارد نوازنده حرفه‌ای شود، با وجود هشدارهای پدر کشیشش که موسیقی سبک بلوز را ماورایی و خطرناک می‌دانست، به آن‌ها می‌پیوندد.
از طرف دیگر ماجرا، زوجی نژادپرست و عضو فرقه کوکلاس کلن‌ها، توسط یک خون‌آشام، به خون‌آشام تبدیل می‌شوند و به دنبال شکار می‌افتند...
در شب افتتاح سالن موسیقی، اجرای سمی چنان پرشور بود که ناآگاهانه، ارواح گذشته و آینده را به سالن موسیقی جذب می‌کند... خون‌آشام‌های نژادپرست از بیرون اجرا را می‌شنوند و در ازای پول و موسیقی، تقاضای ورود می‌کنند، اما دوقلوها به آن‌ها مشکوک شده و مخالفت می‌کنند.
در این بین «مری»، دوست دختر سفیدپوست و سابق استک که روزگاری تن‌فروشی می‌کرد، به استک یادآوری می‌کند که مرکز موسیقی برای دوام و کارش به پول نیاز دارد و او می‌تواند از این سفیدپوستان در ازای خدماتش، پول خوبی بگیرد! استک موافقت می‌کند اما نمی‌داند که مری زمانی که بر می‌گردد، به شکل خون‌آشام درآمده و شکارش می‌کند... در نهایت آن شب سیاه‌پوستان یا کشته می‌شوند یا به خون‌آشام تبدیل می‌شوند و تنها بازمانده انسان و سالم آن شب سمی است که در موسیقی رشد می‌کند و در دوران پیری با استک و مری که خون‌آشام شده‌اند، دوباره ملاقات می‌کند...

از زنان سفید دوری کن!

در فیلم گناهکاران، مخاطبین می‌بینند که نگاه سازنده نسبت به سفیدپوستان تا چه اندازه واقعی و بی‌اعتماد است. رایان کوگلر کارگردان فیلم، که در ساخته‌های قدیمی‌اش هم همیشه دغدغه سیاه‌پوستان شبیه خودش را داشته است، در گناهکاران هم قهرمانان و ضدقهرمانان را از بین سیاه‌پوستان انتخاب می‌کند و داستان را جلو می‌برد.
در فیلم‌های ساخته سیاه‌پوستان، برعکس سریال‌های آبکی شبکه‌های اینترنتی، ارتباط و ازدواج بین سیاه‌پوستان و سفیدپوستان، هرگز سرانجام خوشی نداشته است.
معمولاً در چنین ساخته‌هایی، مردان سیاه‌پوست از رفتن به تله زنان سفیدپوست منع می‌شوند ولی اگر به این توصیه‌ها گوش ندهند، حتماً ضربه اساسی می‌خورند...
در فیلم گناهکاران هم وضعیت به همین منوال است. شخصیت مری به عنوان دوست دختر سفیدپوست و تن‌فروش استک، در نهایت با نفوذ بین آن‌ها، بدبختی را با خودش به داخل می‌آورد و انسانیت استک را هم از او می‌گیرد.
در واقع زن سفیدپوست، علاوه‌بر نماد ویرانی، به نوعی نماد تغییر در سبک زندگی هم هست. برای مثال اسموک برادر دوقلوی استک که همسری سیاه‌پوست دارد و سبک زندگی‌اش کاملاً شبیه سیاه‌پوستان است، معمولاً با پیشنهادات استک موافق نیست.
در نهایت پایان‌بندی فیلم با مرگ سیاه‌پوستان پایبند به سبک زندگی خودشان و زنده‌ماندن شخصیتی مانند استک که به واسطه مری خون‌آشام شده، کنایه خوبی به گرفتن انسانیت از سیاه‌پوستان و برده مُدرن کردن‌شان، در ازای حق حیات می‌زند.
مرگ سیاه‌پوستان کلاسیک و زنده‌ماندن سیاه‌پوستان خون‌آشام مانند استک، یا مانند سمی در خدمت صنعت و موسیقی، نشان از دید واقع‌گرای سازنده از نابودی تفکرات و فرهنگ سیاه‌پوستان، توسط جامعه سفیدپوستان دارد.

آزادی که به واقعیت نرسید

در فیلم گناهکاران، در اولین صحنه‌ها می‌بینیم که سمی بعد از گذراندن یک شب جهنمی، به سمت کلیسا و پدر کشیش برمی‌گردد ولی پدر همچنان او را بین دوراهی انتخاب دین و موسیقی می‌گذارد و او باز هم با وجود زجرهایی که کشیده، موسیقی را انتخاب می‌کند و در عوض به خانواده و دین پشت می‌کند.
این شکل رویکرد سازنده از همان ابتدا، مخاطبین را جذب داستان می‌کند و نشان می‌دهد که سیاه‌پوستان خیلی زودتر از همه چیز قید دین را زدند تا بتوانند اندکی از سختی فضای پر رنج زندگیشان کم کنند و از چنگ دین سفیدپوستان، که به گفته خیلی از سیاه‌پوستان، برای تسلط بیشتر به آن‌ها تحمیل شد، بگریزند.
جالب است که سفیدپوستان، سیاه‌پوستان را به گرویدن به مسیحیت تشویق کردند ولی به آن‌ها اجازه حضور در کلیساهایشان را ندادند و در همان صحنه ابتدائی هم می‌بینیم که در کلیسا فقط سفیدپوستان هستند و اثری از هیچ سیاه‌پوستی نیست!
از طرف دیگر باید گفت که در آمریکا سیاه‌پوستان به خاطر فقر بسیار زیاد و نداشتن امید برای بهترکردن وضعیت زندگی و معیشت خودشان، معمولاً مانند دو شخصیت اصلی به سمت کارهای خلاف می‌روند و به سمت تفریحات دم دستی و ارزانی مانند الکل و فحشا کشیده می‌شوند.
در فیلم گناهکاران به خوبی سبک زندگی سیاه‌پوستان فقیر که به امید پیشرفت در روند اجتماع آن سال‌ها قرار گرفتند، نشان داده می‌شود و سازنده در انتها با تلخی عدم رسیدن به آزادی و نابودی را در زندگی چنین سیاه‌پوستانی، نشان می‌دهد.

سال سیاست‌های سرنوشت‌ساز

بعد از جنگ جهانی اول، سیاه‌پوستان آمریکا با شرکت در جنگ و مهاجرت به شهرهای شمالی، زمینه را برای پیشرفت خودشان آماده کردند، به همین دلیل هم در شهرهایی مانند نیویورک، شیکاگو و دیترویت و...، جمعیت سیاه‌پوستان یک‌مرتبه زیاد و دورهمی‌هایشان هم به همین نسبت بیشتر شد.
به خاطر همین هم در آن سال‌ها، موسیقی و سبک زندگی سیاه‌پوستان در شهرهای بزرگ شمالی گسترش پیدا کرد.
در فیلم گناهکاران هم دو برادر، بعد از شرکت در جنگ از ایالت‌های جنوبی به شیکاگو می‌آیند و شانس خود را برای موفقیت و پیشرفت محک می‌زنند.
البته سالی که ماجراهای فیلم در آن اتفاق می‌افتد هم مهم است. سال ۱۹۳۲ در تاریخ آمریکا سال خاصی است. از طرفی این سال در اوج رکود بزرگ اول آمریکا است. این یعنی بیکاری و فقر به‌شدت بیداد می‌کرد و به خاطر همین هم بسیاری از مردم فقیر که سیاه‌پوستان هم جزوشان بودند، به سمت کارهای خلاف رفتند، مانند شخصیت‌های اول داستان.
در مرحله بعد باید گفت که در این سال نقطه عطفی برای سیاه‌پوستان اتفاق افتاد و آن، پیروزی «فرانکلین روزولت» در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا بود.
روزولت که با شعارهای ضدنژادپرستی به قدرت رسید، شرایط را برای استفاده و استخدام سیاه‌پوستان در مراکز تجاری و اداری فراوانی به وجود آورد و این برای سیاه‌پوستان به معنای یک شروع جدید بود.
البته این شروع جدید تاوان‌های بسیاری برای سیاه‌پوستان در پی داشت ولی سازنده با شروع داستانش در این سال خاص، به نوعی خواسته هم زمزمه‌های فرصت‌های پیش‌رو را به نمایش بگذارد، هم تاوان سنگینی که همنوعانش برای این فرصت‌ها پرداخت کردند را به صورت نمادین به تصویر بکشد.

ترسناکی که نمی‌ترساند!

فیلم گناهکاران به خاطر مضامین متنوع و خاصش و البته که به دلیل بازی خوب بازیگرانش، مورد توجه منتقدین زیادی قرار گرفت.
این فیلم با وجود بودجه ۱۰۰ میلیون دلاری ساختش، چیزی حدود ۳۶۵ میلیون دلار فروش داشت و موفقیت بزرگی برای سازندگانش به همراه داشت.
البته اگر بخواهیم منصف باشیم، فیلم گناهکاران نقاط ضعف هم دارد از جمله اینکه فیلم به خاطر مباحث زیادی که سازنده خواسته به همه آن‌ها بپردازد، نتوانسته به هیچ کدام از مسائل عمیق‌تر نگاه کند و همه چیز در یک سطح خاصی باقی مانده است.
از طرفی برخلاف انتظار مخاطبین از ترسناک‌بودن فیلم، متأسفانه گناهکاران نتوانسته آن ترس عمیق و فلسفی که با روح و روان مخاطبین می‌تواند ارتباط بر قرار کند را بیدار کند.
برای مثال در فیلم «برو بیرون»، مخاطبین در تقابل با سفیدپوستان نژادپرستِ مدرن، و زن سفیدپوستی که شخصیت اصلی را به دام انداخته است، کاملاً با چنین ترسی روبه‌رو می‌شوند ولی در گناهکاران، با وجود پتانسیل‌های خوب ژانر گوتیک و خون‌آشامی، سازنده نتوانسته چنین ترسی را برای کمک به همذات‌پنداری مخاطبینش، در وجود آن‌ها بیدار کند.
در مجموع می‌توان گفت گناهکاران فیلم قابل قبولی است که سعی کرده در حد توانش علاوه‌بر سرگرم کردم مخاطبینش، از ظلمی بگوید که از یک قرن قبل، همچنان باقی‌مانده است...

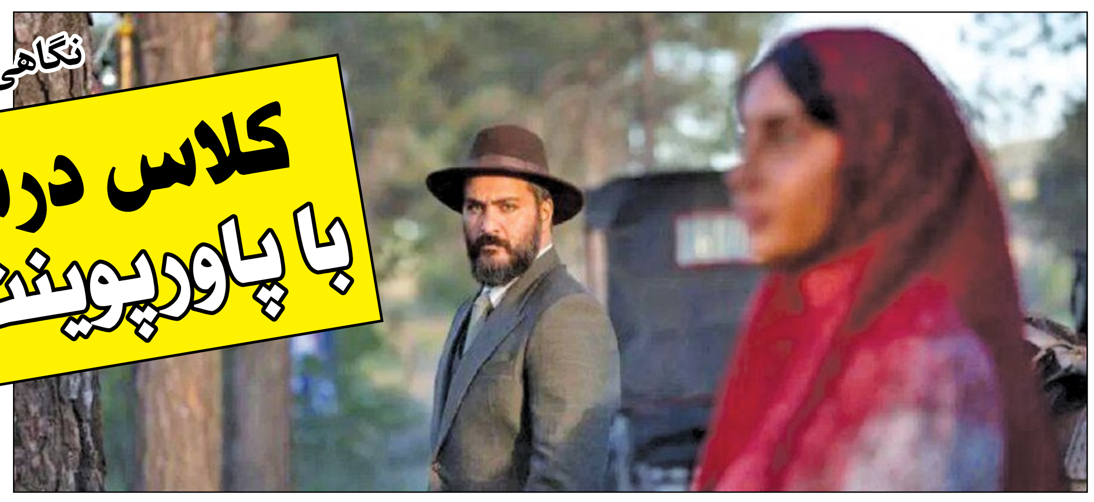

نگاهی به سریال «سووشون»

کلاس درس تاریخ با پاورپوینت متحرک!

آرش فهیم

«سووشون» اقتباسی از رمانی به همین نام أثر مرحومه سیمین دانشور است؛ اما برخلاف آن رمان، این سریال بیشتر از متن، به خاطر حاشیه‌هایش مورد توجه و تأمل قرار گرفته است. اقتباسی که در همان قسمت اول، اعلام کرد که برخلاف اهالی شیراز- که محل رویداد وقایع داستان هم هست- قصد برقراری ارتباط گرم و صمیمانه با مخاطب را ندارد.
با آغاز قسمت پنجم «سووشون»، سریال همچنان در مسیر نمایش تکنیک‌های فنی و روایت سنگین خود گام برمی‌دارد. حتی تیتراژ برخی قسمت‌ها، که ظاهراً قرار است پیام‌های مدنظر سازندگان و تیم تبلیغاتی را همچون ضداستعماری‌بودن و همبستگی انسانی را منتقل کند، از جذابیت لازم برای یک محصول شبکه نمایش خانگی با ویژگی‌های عامه‌پسندانه برخوردار نیست. در کل، سریال بیشتر شبیه پوستر شعارزده‌ای است با مقدمه‌ای تفصیلی که اهداف ادعاشده توسط سازندگان در آن را نمی‌توان جست‌وجو کرد.
در مجموع، آنچه می‌توانست تیتراژی آموزنده و جذاب باشد، بیشتر شبیه تلاش کارگردان برای «درس دادن» به مخاطب است تا دعوت او به دل داستان. بیننده عام نه با شخصیت‌ها پیوند می‌خورد و نه با پیام‌های نمادین، و تماشای سریال به تجربه‌ای پراکنده و گاه خسته‌کننده بدل می‌شود.
بخش قابل‌توجهی از «سووشون» در قسمت‌های اخیر صرف سخنرانی‌ها شخصیت‌ها و جشن‌های حاکمان می‌شود؛ مراسمی که با لحنی طنزآلود، هیتلر و استعمارگران انگلیسی را مسخره می‌کنند. اما این طنز، به‌جای سرگرم کردن، تلخی و درد را به مخاطب منتقل می‌کند.
سکانس‌های جشن و آن مجسمه بادی هیتلر بیشتر شبیه یک شوی پرهزینه و بی‌مزه‌اند تا کمدی سیاسی. سازندگان هم مثل همان حاکمان، مشغول غرق کردن بیننده در چراغانی و زرق‌وبرق‌اند و حضور انگلیسی‌ها در ایران جلال و جلایی خاص پیدا می‌کند و محتوای مورد ادعای ضداستعماری، به خاطر میزانسن و طراحی اشتباه، تبدیل به تمجید از استعمار می‌شود و سازندگان با یک صحنه‌آرایی با شکوه و چند حرکت نمایشی، عمق فاجعه را پنهان می‌کنند. گندم، که قرار بود نماد عزت باشد، اینجا صرفاً به یک وسیله تبلیغاتی بی‌جان تبدیل شده؛ و این تأکید تصنعی بر تضادها، بیشتر از آنکه تصویری از ظلم بدهد، دست به یک نمایش اغراق‌آمیز و شعاری می‌زند.
با وجود تلاش کارگردان برای خلق فضاهای بسته و استفاده از رنگ‌های گرم و سنگین، تأثیرگذاری این تصاویر بیش از آنکه الهام‌بخش باشد، خسته‌کننده و دلگیرکننده است. «سووشون» در این بخش، نه داستانی قابل لمس ارائه می‌دهد و نه راهی برای همدلی واقعی فراهم می‌کند و تلخی تاریخی بی‌عدالتی فرهنگی از حضور انگلیسی‌ها در شیرینی باشکوه جشن‌های مکرر تجلی پیدا می‌کند.
در قسمت‌های اخیر، زری خانم گویا مشغول عبور و زیرپا گذاشتن صدها دکان زرگری است و درگیری‌هایش با حمیدخان- که به گفته بسیاری از بینندگان- به نقطه‌ای رسیده که تماشاگر به‌جای همراهی با داستان، بیش از هر چیز از تکرار رفتارهای عصبی و لجبازانه شخصیت‌ها خسته می‌شود. حتی موضوعات شخصی زری، مانند داشتن چند فرزند یا ازدواج‌های اطرافیان، به تراژدی بی‌پایانی بدل شده که این سریال تلاش دارد آن را جدی جلوه دهد؛ اما در عمل بیشتر خنده‌دار از آب درمی‌آید.
از نظر بازیگری، هیچ بازیگری جلب توجه نمی‌کند، لهجه‌ها باورپذیر نیستند و کلیت سریال با بازی‌های اغراق‌آمیز، بیش از آنکه کشش ایجاد کند، اعصاب مخاطب را هدف می‌گیرد.
بازی بهنوش طباطبایی، با لحن آرام و داستان‌گونه، از نظر تکنیکی آن‌قدر دور از فضای کاراکتر است که به «ضدکاراکتر» تبدیل می‌شود. لهجه‌ای که هیچ شباهتی به لهجه شیرازی ندارد، این فاصله را بیشتر هم می‌کند و حس «واقعی بودن» که سریال ادعا می‌کند، جایی بین کلمات و قاب‌ها گم می‌شود. در نهایت، آنچه باقی می‌ماند، نه همذات‌پنداری که وعده داده شده، بلکه تجربه‌ای است سرد و دور از جان مخاطب.
از لهجه‌ها که بگذریم، نمی‌شود از بازی‌ها حرفی نزد. میلاد کی‌مرام با لهجه‌ای که نه شیرازی است و نه تهرانی، بلکه چیزی بین «زبان بی‌سرزمین» ارائه داده، نمونه شاخص این معضل است. تلاش برخی بازیگران مانند بهنوش طباطبایی برای وفاداری به لحن و روح کتاب ستودنی است، اما کافی نیست تا ضعف کلی در انتقال حس و شخصیت‌پردازی جبران شود.
تناقض جالب دیگر، در تعریف هویت سریال است: «سووشون» به عنوان یک سریال زنانه معرفی می‌شود، اما در عمل نه‌تنها تمرکز ویژه‌ای بر دنیای زنانه ندارد، بلکه قصه را در دل فضائی کاملاً مردسالار و سیاسی پیش می‌برد.
زری، شخصیت اصلی، از زندان تا دیوانه‌خانه و لوکیشن‌های تاریخی می‌چرخد، اما همین دقت به جزئیات تاریخی، گاه با اشتباهات فاحش همراه می‌شود. نمونه‌اش، استفاده از آهنگ و شعر «توای پری کجایی؟!» که در داستان به سال ۱۳۲۲ نسبت داده شده، در حالی که این اثر سال‌ها بعد در سال ۱۳۳۰ ساخته شده است.
چنین اشتباهاتی حتی در میان تلاش‌های بی‌اثر کارگردان برای وفاداری تاریخی، باعث می‌شود بیننده از جریان داستان به بیرون پرتاب شود.
در قسمت‌های اخیر، شخصیت یوسف با بازی میلاد کی‌مرام، علی‌رغم تلاش‌های نویسنده و کارگردان، نتوانسته ارتباطی جدی با تماشاگر برقرار کند. بازی او دور از انتظار است، طوری که حس همراهی با شخصیت‌ها کاهش می‌یابد.
با این حال، داستان به‌جای یک مبارزه پرکشش، روی ریل تکراری و خسته‌کننده نمادسازی‌های بی‌رمق کارگردان لنگ‌لنگان پیش می‌رود. یوسف و پسرش زیر همان نور طبیعی و فضای باز، نه نماد امید تبدیل می‌شوند و نه حتی یک جرقه آزادی؛ بیشتر شبیه دو مهره فراموش‌شده‌اند که در صفحه شطرنج بی‌هدف کارگردان جابه‌جا می‌شوند. مرزهای خیر و شر آن‌قدر کدر و بی‌تعریف مانده که این همه نمادسازی توخالی فقط یادآور پوسترهای تبلیغاتی است، نه روایتی که بتوان با آن به رهایی از خشونت و محدودیت‌های آن دوران امیدوار شد. از سوی دیگر، زری که در کتاب با چالش جدی میان حفظ امنیت خانواده و قدم گذاشتن در مسیری پرخطر روبه‌رواست، در این اقتباس عملاً به یک شخصیت کم‌جان و بی‌اثر تقلیل یافته. نقطه‌ای که می‌توانست ستون اصلی روایت و قلب تپنده درام باشد، اینجا زیر انبوهی از جزئیات زائد و بی‌ربط دفن شده است. کارگردان به‌جای ترسیم تأثیر واقعی تصمیم‌های فردی بر سرنوشت جمعی، صرفاً مشغول پر کردن زمان با صحنه‌هایی است که بیشتر شبیه حاشیه‌نویسی‌های بی‌هدف‌اند تا داستان‌گویی.
موسیقی سریال، به‌ویژه تیتراژ پایانی با صدای علیرضا قربانی، در تقلیدی آشکار از سریال تاسیان، قرار بوده جلوه‌ای شاعرانه به اثر بدهد و پیام آزادی و مقاومت را برجسته کند. اما همه این تلاش‌ها، زیر سایه بزرگ‌ترین مشکل فنی سریال محو می‌شود.
فیلمبرداری و دوربینی که مدام در حرکت است، نه ثبات دارد و نه تمرکز را حفظ می‌کند و سرگیجه‌آور است. بسیاری از صحنه‌ها می‌توانست کوتاه‌تر یا ساده‌تر باشد تا حس طبیعی‌تری منتقل شود، اما در عمل، بیش از آنکه روایت را زنده کند، تمرکز بیننده را از بین می‌برد.
فیلمبرداری هم گویا به یک مأموریت نظامی بدل شده: دوربین روی دست، آن‌قدر لرزان و بی‌قرار که تماشاگر به‌جای «حس غوطه‌وری» در داستان، با «چهاربینی» و تهوع دست به گریبان می‌شود. در سکانس‌هایی مثل پیاده‌روی زری و یوسف، این تکنیک چنان افراطی است که انگار فیلمبردار وسط زلزله به سراغ ضبط صحنه رفته است.
سریال «سووشون» به کارگردانی نرگس آبیار، با تمام داعیه‌اش برای وفاداری به شاهکار سیمین دانشور، بیشتر شبیه به یک «کلاس درس تاریخ با پاورپوینت متحرک» از آب درآمده تا یک درام تلویزیونی پرکشش. چهار قسمت ابتدائی بی‌کم‌وکاست همان صفحات ابتدائی کتاب‌اند؛ نتیجه؟ ریتمی آن‌قدر کند که حتی طرفداران کتاب هم بعد از چند سکانس آرزو می‌کنند کاش نویسنده و کارگردان کمی پایشان را روی پدال گاز می‌گذاشتند.
سکانس‌های فانتزی و مربوط به خواب و رؤیا که لابد قرار بوده طعم شاعرانه‌ای به کار بدهند، در عمل همانند نمکی بی‌جا بر زخم حوصله مخاطب عمل می‌کنند: پیچیده، بی‌ربط و گاه حتی خسته‌کننده. اگر هدف، القای سردرگمی کاراکترها بوده، باید گفت این مأموریت با موفقیت کامل به بیننده منتقل شده، هرچند با احتمال بالای انصراف او از ادامه تماشا.
و البته در میان همه این لغزش‌ها، موسیقی و تیتراژ پایانی همچون تنها نقطه روشن کار می‌درخشند. این قطعات به سریال جانی شاعرانه می‌بخشند و یادآور امید و مقاومت‌اند؛ هرچند این نور هم در میان سایه سنگین ریتم کشدار و فیلمبرداری بی‌قرار، کم‌جان می‌شود.
«سووشون» به همان اندازه که به جزئیات تاریخی و متن اصلی وفادار است، به اعصاب و وقت مخاطب بی‌رحمانه خیانت می‌کند. شاید برای خوانندگان متعصب کتاب، دیدن نسخه تصویری‌اش لذتی نو داشته باشد، اما برای تماشاگر عام، این سریال بیش از آنکه روایتی ماندگار باشد، تجربه‌ای طولانی و طاقت‌فرساست؛ تجربه‌ای که هر قسمت آن بیش از قصه، حوصله بیننده را روایت می‌کند.
نگارنده پیش از این طی یادداشتی در روزنامه کیهان از دستمایه قرار گرفتن رمان «سووشون» استقبال و از اهداف سازندگان برای تغییر ذائقه مخاطبان تمجید کرد.
براساس اظهار نظر یکی از مدیران پلتفرم سازنده این سریال تا قبل از توزیع سراسری گران‌ترین سرمایه شبکه نمایش خانگی بوده است و رکورد تولید ۲۳۰ میلیارد تومانی را ثبت کرده است. هدف اولیه پلتفرم نماوا برای این برگردان اقتباسی مهم همچنان قابل تمجید است. هیچ نهاد دولتی و خصوصی حاضر به چنین ریسکی نبود و پلتفرم خصوصی همچون نماوا ریسک بزرگی را انجام داد اما نتیجه کار اصلاً به یک اثر دوست‌داشتنی نزدیک نشد.

رسانه‌های صهیونیستی و حامیان آشکار جاسوسان

صدای ناقوس مرگ شبکه‌های ضدایرانی

حمله رژیم صهیونیستی به تمامیت ارضی کشورمان و به شهادت رساندن فرماندهان، دانشمندان هسته‌ای و مردم بی‌گناه که با دفاع مقدس ۱۲روزه ما موجب شکست و ذلت دشمن صهیونی شد، هرچند با پشتیبانی آمریکا و ناتو صورت گرفت، اما در پس پرده این جنایت، نباید از نقش جاسوسانی که سال‌ها توسط رژیم صهیونیستی و سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا، انگلیس، موساد و ناتو در داخل کشور پرورش یافته بودند، غافل شد. این مزدوران پس از دستگیری صراحتاً اعتراف کردند که برای سرویس‌های اطلاعاتی CIA، موساد، انگلیس و ناتو فعالیت می‌کردند و نقش مؤثری در ترور مقامات نظامی، دانشمندان و مردم ایران داشتند.
پس از پیروزی مقتدرانه جمهوری اسلامی ایران در «دفاع مقدس ۱۲روزه» و شکست دشمن، این جاسوسان وابسته به رژیم صهیونیستی و آمریکای جنایتکار دستگیر، محاکمه و به سزای اعمال خود رسیدند. در این میان، رسانه‌های معاند فارسی‌زبان که خود مرکز فرماندهی دشمنان مردم ایران در این جنگ بودند، به ناگاه صدایشان بلند شد. آنها برای قاتلان زن، کودک و مردم بی‌گناه ایران اسلامی اشک تمساح ریختند و از نهادها و سازمان‌های به اصطلاح حامی حقوق بشر که بویی از انسانیت نبرده‌اند و در مقابل نسل‌کشی در غزه، لبنان، فلسطین و ایران همواره سکوت کرده‌اند، خواستند که مانع اعدام این جاسوسان شوند.
این رسانه‌های ضدایرانی، که سال‌ها پس از انقلاب در همراهی با استکبار جهانی (به‌ویژه آمریکا که منافع خود را با پیروزی انقلاب اسلامی از دست داده بود)، با ایجاد فتنه‌های گوناگون به دشمنی با ملت ایران پرداختند، در «جنگ ۱۲روزه» تمام طرح‌ها و ایده‌های شوم خود را برای سرنگونی نظام جمهوری اسلامی ایران به‌کار گرفتند. اما بار دیگر، حضور شگرف و غافلگیرکننده ایرانیان مسلمان، به دشمنان انقلاب اسلامی نشان داد که توطئه‌هایشان همواره به سنگ خواهد خورد و چنان درسی از مردم ایران گرفتند که تا ابد فراموش نخواهند کرد. «دفاع مقدس ۱۲روزه» به دنیا فهماند که با ملت بزرگ ایران باید با احترام و ادب برخورد کرد و در غیر این صورت، با شکستی مفتضحانه مواجه خواهند شد.

افشای ماهیت رسانه‌های مزدور

رسانه‌های وابسته به رژیم صهیونیستی، آمریکا و انگلیس باید بدانند که مجازات این چند جاسوس وابسته به آنها که قاتل مردم بی‌گناه ایران بودند، عملی بسیار پسندیده و خداپسندانه است. اگر آمریکا، انگلیس و رژیم صهیونیستی بودند، بی‌تردید و بدون هیچ چون‌وچرایی، جاسوسان خود را اعدام می‌کردند. از این‌رو، امروز همه مردم آزاده جهان نیز مجازات جاسوسانی را که برای رژیم صهیونیستی و سرویس‌های اطلاعاتی انگلیس، آمریکا و ناتو در داخل کشور فعالیت می‌کردند، می‌پسندند و از آن حمایت می‌کنند.
ضجه و خشم رسانه‌های معاند فارسی‌زبان، که در راستای اهداف استکبار جهانی (به‌ویژه رژیم صهیونیستی و تفاله‌های رژیم منحوس پهلوی و حامیانشان در داخل ایران) است، تنها تلاشی مذبوحانه برای خودشیفتگی در برابر آمریکا و رژیم صهیونیستی است تا زندگی ننگین رسانه‌ای خود را برای چندصباحی ادامه دهند. اما این بخت‌برگشتگان آواره از وطن و خائن به ملت بزرگ ایران، نمی‌دانند یا نمی‌خواهند بفهمند که دیگر حنایشان در جهان رنگی ندارد و دنیا به پوچی و دریوزگی آنها پی برده است. آنها در واقع دست گدایی خود را به سوی رژیم صهیونیستی و آمریکای جهانخوار دراز می‌کنند تا از گرسنگی نمیرند، اما ناقوس مرگشان به صدا درآمده است. شیون و ضجه امروزشان، از شکست سختی است که از جمهوری اسلامی ایران خورده‌اند؛ چراکه خودشان یاران و حامیان همین جاسوسان هستند.
این رسانه‌ها که تعدادشان کم هم نیست، باید بفهمند و آگاه باشند که حنایشان نه‌تنها نزد مردم کشورمان، بلکه نزد افکار عمومی جهان نیز بسیار کمرنگ‌شده و در حال افول هستند. بنابراین، اشک ریختن برای عده‌ای افراد بی‌هویت، خائن و مزدور رژیم صهیونیستی و سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا، انگلیس و ناتو، نمایشی مضحک و مسخره است که ماهیت آن برای مردم آزاده جهان کاملاً آشکار شده است و همه جهان خواستار اشد مجازات برای جاسوسان و خائنین به وطن و آب و خاک هستند.

رسول شمالی ورزنده

به بهانه مجموعه «عملیات مهندسی»

بازخوانی روزهای پرالتهاب دهه ۶۰

محمدرضا محمدی

مجموعه «عملیات مهندسی» که این روزها از شبکه سه سیما روی آنتن می‌رود، روایتگر یکی از مقاطع حساس و پرتنش تاریخ معاصر ایران است؛ مقطعی در دهه ۶۰ شمسی که کشور علاوه‌بر جنگ تحمیلی در مرزها، با تهدیدات داخلی نیز مواجه بود. در این دوران گروهک تروریستی منافقین با طراحی و اجرای عملیات مسلحانه و خرابکارانه، امنیت و آرامش جامعه را هدف قرار می‌داد. یکی از نقاط قوت این سریال این است که داستان آن براساس واقعیت شکل گرفته و محور آن عملیات‌های اطلاعاتی و امنیتی است که با هدف مقابله با توطئه‌ها و اقدامات خشونت‌آمیز این گروهک انجام می‌شد.
سریال تلاش کرده فضای ملتهب و پر تنش آن روزها را به نمایش بگذارد. در روایت، تقابل دو جبهه به تصویر کشیده شده است؛ از یک‌سو نیروهای امنیتی که در تلاش برای حفظ امنیت ملی و صیانت از جان شهروندان بودند و از سوی دیگر، اعضای سازمانی که برای برای رسیدن به هدفشان دست به هر کاری می‌زدند.
پرداختن به چنین موضوعی برای مخاطبان امروز، به‌ویژه نسل جدید که تجربه‌ای مستقیم از آن دوران ندارد، اهمیتی مضاعف دارد. بخش بزرگی از جوانان امروز تنها نام این وقایع را شنیده‌اند و آشنایی آن‌ها با واقعیت‌های دهه ۶۰ محدود به روایت‌های پراکنده است. «عملیات مهندسی» می‌تواند فرصتی باشد تا مخاطبان جوان دریابند امنیت و ثباتی که امروز بدیهی به نظر می‌رسد، نتیجه چه فداکاری‌ها و مخاطراتی بوده است.
از ویژگی‌های این مجموعه، توجه ویژه به طراحی صحنه وگریم است. عوامل فنی سریال با بهره‌گیری از جزئیات دقیق تلاش کرده‌اند فضای شهری، پوشش، وسایل نقلیه و حتی رنگ‌بندی محیط‌ها را به دهه ۶۰ نزدیک کنند. خیابان‌ها با تابلوهای قدیمی، خودروهای پیکان و ژیان، لباس‌های متناسب با آن دوره و حتی مدل‌های آرایش مو، همگی در خدمت بازآفرینی فضائی هستند که برای مخاطبان مسن‌تر یادآور خاطرات و برای نسل جوان‌تر، تجربه‌ای تازه محسوب می‌شود.گریم شخصیت‌ها نیز به گونه‌ای طراحی و سعی شده که چهره‌ها با ویژگی‌های ظاهری آن زمان، باورپذیر جلوه کنند؛ چه در شخصیت‌های مثبت و چه در چهره‌های منفی که با ظرافت، حالت‌های خاص چهره و نگاه‌های معنادارشان به یاد می‌مانند.
با این حال، سریال خالی از کاستی نیست. یکی از نقدهای قابل طرح آن است که در برخی بخش‌ها، شخصیت‌های اصلی به‌ویژه نیروهای امنیتی بیش از اندازه بی‌عیب و خطا تصویر شده‌اند. چنین رویکردی، هرچند در راستای قهرمان‌پردازی قابل درک است، اما از واقع‌گرایی اثر می‌کاهد و آن را تا حدی از پیچیدگی‌های واقعی میدان عمل دور می‌کند. اصولاً سیاه و سفیدبودن قهرمان‌ها و شخصیت‌ها به عنوان یکی از نقاط ضعف اکثر سریال‌های ایرانی مطرح می‌شود. همچنین در چند قسمت، ریتم روایت کند می‌شود و حجم بالای گفت‌وگوها از هیجان قصه می‌کاهد. این مسئله به‌ویژه در قسمت‌هایی که انتظار وقوع حادثه‌ای مهم وجود دارد، روی درگیری ذهنی مخاطب تأثیر منفی دارد.
با وجود این، «عملیات مهندسی» تلاشی ارزشمند برای بازنمایی بخشی کمتر دیده‌شده از تاریخ معاصر ایران است. عوامل سریال کوشیده‌اند میان جنبه‌های مستندگونه و جذابیت‌های نمایشی تعادل برقرار کنند؛ هرچند در مواردی کفه هیجان و اغراق کمی سنگین‌تر شده است. بازی‌های قابل قبول بازیگران توانسته است حس موقعیت را به بیننده منتقل کند و او را با ماجرا همراه کند.
در مجموع، مجموعه نمایشی «عملیات مهندسی» نه‌تنها یک مجموعه امنیتی-تاریخی، بلکه یادآور بخش مهمی از تاریخ معاصر کشور است که بیان آن برای نسل‌های امروز و فردا ضروری به نظر می‌رسد. هرچند برخی نقاط ضعف در روایت و شخصیت‌پردازی مشاهده می‌شود، اما توجه به حضور گروهی از عوامل فنی حرفه‌ای و توجه به جزئیات، دقت در بازسازی فضای دهه ۶۰ و اتکا بر واقعیت‌های مستند، این اثر را به نمونه‌ای شاخص در ژانر خود تبدیل کرده است که به نظر می‌رسد با استقبال و توجه مخاطبان به‌ویژه مخاطب جوان و آگاه امروز مواجه شود.